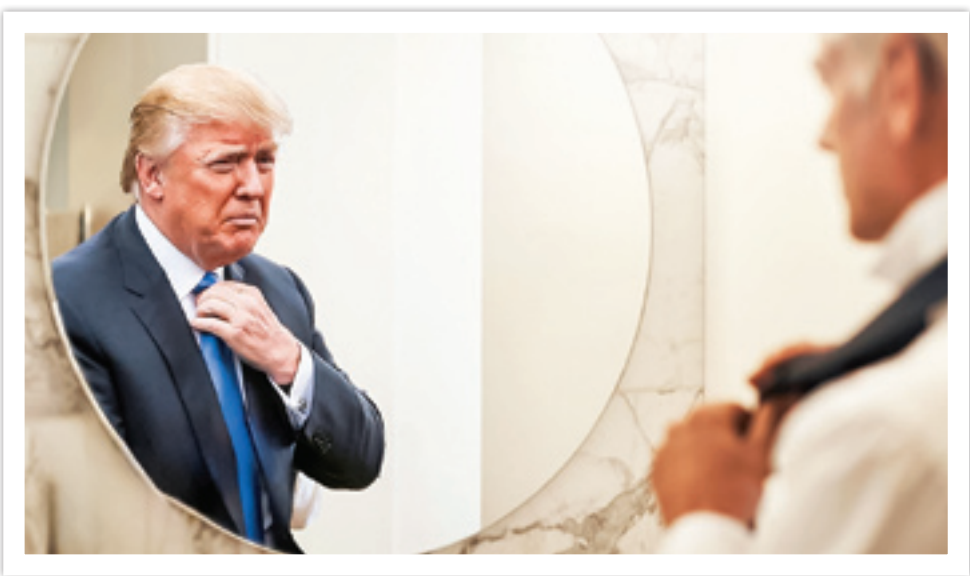


بازگشت خودشیفته به در مانگاه قدرت

انعکاس روان ترامپ در سیاست خارجی امریکا



فردی که در کودکی آموخته بود: ضعف، گناهی نابخشودنی است.

■ **خودشیفتگی به جای استراتژی**

ترامپ هیچ‌گاه دکترین منسجمی در سیاست خارجی نداشت، اما او الگوی ثابتی از رفتار روانی از خود نشان داده است. این الگو را می‌توان در میل به تسلط، ترس از تحقیر هنگامی که ترامپ برای بار دوم سوگند یاد کرد، در قبال چین، او از روز نخست به تقابل شخصی بازگشت. تعرق‌های تازه، تهدید به اعتقاد به سیاست پاداش و تنبیه خلاصه کرد. در قبال چین، او از روز نخست به تقابل تحريم فناوری و محدود کردن شرکتهای چینی در بازار امریکا، بیش از آن که ناشی از استراتژی مهار باشد، نوعی جنگ حیثیتی است. ترامپ چین را نه رقیب ژئوپلیتیک، بلکه آینه‌ای برای انداز:گیری قدرت شخصی خود می‌بیند. هر عقب‌نشینی، نوعی شکست

فردی که در کودکی آموخته بود: ضعف، گناهی نابخشودنی است.

بازگشت ترامپ نه صرفا بازگشت یک سیاستمدار، بلکه بازگشت نوعی روانشناسی قدرت است؛ سیاستی که از ناخودآگاه فرمان سیاستی که در عقب‌نشینی، نوعی شکست می‌کنند و از منطق جمعی گریزان است. در جهانی که از جنگ اوکراین تا بحران تایوان و فروپاشی اعتماد در ناتو درگیر بی‌ثباتی است، حضور فردی که تصمیماتش بر پایه احساسات شخصی است، بیش از هر زمان دیگری نگران‌کننده به نظر می‌رسد. در ژانویه ۲۰۲۵، ترامپ که برای بار دوم سوگند یاد کرد، خبرنگاران در چهره‌اش چیزی می‌دیدند که دیگر فقط سیاست نبود، او نه برای «هری» بازگشته، بلکه برای «اثبات» بازگشته بود، برای اثبات اینکه شکست ۲۰۲۰ توهم بود و نظم لیبرال، دشمنی است که باید تحقیر شود؛ دکتر جورج کانوی و بیش از ۲۰۰ رانینژر شک در نامه‌ای سرگشاده در نیویورک تایمز هشدار داده بودند «ترامپ نمونه کلاسیکی از خودشیفتگی بدخیم است؛ ترکیبی از خودبزرگبینی، بی‌رحمی و نیاز به پرستش بی‌وقفه.» اکنون در دوره دوم

بازگشت ترامپ نه صرفا بازگشت یک سیاستمدار، بلکه بازگشت نوعی روانشناسی قدرت است؛

سیاستی که از ناخودآگاه فرمان می‌گیرد، از تحقیر و تحسین تغذیه می‌کنند و از منطق جمعی گریزان است

طرح ۲۰ ماده‌ای غزه در مسیر فروپاشی



پس از حمله حماس به اسرائیل در ۱۷اکتبر ۲۰۲۳، ایالات متحده به شدت از اسرائیل دفاع می‌کند و به این کار ادامه می‌دهد. در عین حال، ترامپ با قدرت، طرح ۲۰ ماده‌ای خود را به اسرائیل و حماس تحمیل کرد و به روشنی بر نتایجی به عنوان کسی که به تأثیرگذاری بر سیاست‌های ایالات متحده افتخار می‌کند، برتری یافت. در این زمینه به نظر می‌رسد تمایل آشکار و خودخواهانه ترامپ برای دستیابی به پیروزی‌های سریع سیاسی، مهم‌تر از روابط دیپلماتیک امریکایی- اسرائیلی است، چراکه منافع ترامپ در اولویت قرار دارد.

■ **آیا ترامپ از خط قرمز عبور می‌کند؟**

ترامپ یکی از پرطرفدارترین رؤسای جمهور حامی اسرائیل در تاریخ امریکاست و اگر پرطرفدارترین رئیس جمهور نباشد، به شدت بر حامیان اسرائیل نظارت می‌کند. این عامل به تنهایی برای طرح صلح او پیش‌بینی‌های منفی به همراه دارد. به کلام ساده، برای موفقیت طرح، دولت ترامپ باید از منطقه امن خود خارج شود و به عنوان شریک اصلی در روابط خود با اسرائیل عمل کند. این واقعیت است که آتش‌بس فعلی در معرض خطر فروپاشی قرار دارد. در حالی که به نظر می‌رسد ترامپ و تمیش به اجرای طرح صلح متعهد هستند و مقامات عالی‌رتبه از جمله جسی دی ونس معاون رئیس‌جمهور را به اسرائیل فرستادند تا تلاش کنند اسرائیلی‌ها را در چارچوب توافق نگه دارند. علاوه بر این، ممکن است نیاز باشد دولت ترامپ، این امر را به برنامه سفر مارکو رومپو وزیر امور خارجه ایالات متحده به اسرائیل آن هم بلافاصله پس از سفر ونس و استیو ویتکاف و در صورتی که دولت ترامپ در زمینه پایبندی به آتش‌بس در غزه، اعتماد چندانی به اسرائیل و دولت حاکم بر آن ندارد چه رسد به اجرای طرح ۲۰ ماده‌ای. این نشان می‌دهد در یک نقطه، چیزی باید تغییر کند یا آتش‌بس و طرح صلح یا تنش‌ها بین اردوگاه‌های امریکایی و اسرائیلی، چنین

علیه ایران یا چین، راهی است برای بازسازی احساس تسلط و قدرت از دست‌رفته. به گفته جرالد پست، استاد روانشناسی سیاسی: «در ذهن ترامپ، سیاست خارجی چیزی نیست جز صحنه نمایش برای باز یافتن کنترل از جهانی که او را تحقیر کرد.»

اگر سیاست خارجی در دولت بایدن بر پایه نهادگرایی و چندجانبه‌گرایی استوار بود، در دولت دوم ترامپ، همه چیز دوباره شخصی شده است. دیپلماسی تبدیل به مجموعه‌ای از روابط فردی شده است: او با ولادیمیر پوتین تماس می‌گیرد، به محمد بن سلمان پیام تبریک می‌فرستد و هم‌زمان رهبران اروپایی را «ضعیف و بی‌فایده» می‌نامد. در نخستین روز رود، نشانه‌ها آشکار بود. ترامپ دوباره از توافق اقلیمی پاریس خارج شد، بودجه سازمان جهانی بهداشت را تعلیق کرد و به متحدان ناتو هشدار داد اگر پول ندهید، دیگر از شما دفاع نمی‌کنیم. سیاست خارجی امریکا بار دیگر به بازی معامله‌گر نیویورکی شباهت دارد: هر چیز و هر کس قیمتی دارد، حتی پیمان‌ها و ارزش‌ها. اما پشت این رفتارها، الگویی روانشناختی نهفته است که روانی روشن است: ترامپ نمی‌تواند وجود متحدانی را تحمل کند که در عین همکاری، او را تحسین نمی‌کنند. او اتحاد را فقط وقتی می‌پذیرد که در مرکز آن باشد، مرکزی که همیشه از زوال محبوبیت می‌ترسد.

■ **سیاست خارجی زیر سایه روان**

بی‌قرار

شکست در انتخابات گذشته، محاکمه‌های متعدد و تحقیر رسانه‌ای، زخمی روانی در ذهن ترامپ بر جا گذاشت و بازگشتش به قدرت، تلاشی است برای ترمیم آن زخم‌ها. سیاست خارجی، درمانگاه اوست. در نخستین ماه‌های دوره دوم، ترامپ بارها از «انتقام از سیستم فاسد» سخن گفت. او نظام سیاسی امریکا را نه نهادی جمعی، بلکه دشمن شخصی می‌بیند. به همین دلیل، سیاست خارجی‌اش نیز به میدان جنگی برای اثبات مجدد برتری خود تبدیل شده است. در این چارچوب، می‌توان دید هر تصمیم بین‌المللی ترامپ بازتاب یک انگیزش درونی است: تحقیر اتحادیه اروپا، پاسخی است به احساس طردشدگی از سوی نخبگان جهانی؛ نزدیکی به دیکتاتورهای اقتدارگرا، واکنشی است به نیاز روانی برای همراهی با کسانی که «ضعف» را گناه می‌دانند؛ تهدید نظامی

خط مشی بدون گلوله با جنگ‌های بی‌صدا در نظام بین‌المللی؛ امروز دیگر مانند گذشته لازم نیست توپ و تانک حرکت کنند تا کشوری از پا درآید. در قرن بیست‌ویکم، ابزار قدرت تغییر کرده است: بانک‌ها جای بمب‌ها را گرفته‌اند و دلار، سلاحی است که نیازی به مجوز شورای امنیت ندارد. در این نبرد تازه، قدرت‌های غربی به جای اشغال نظامی کشورها، آنها را در نظام مالی بین‌المللی به محاصره درمی‌آورند «تحريم» از یک ابزار تنبیهی به «سیاست خارجی اقتصادی» تبدیل شده است؛ سیاستی که هدف آن بازتعریف نظم جهانی به سود لیبرالیسم غربی و حفظ هژمونی دلار است. ایران در میانه این میدان، یکی از اصلی‌ترین قربانیان و در عین حال یکی از بازیگران مقاوم این نظم نوین است، اما پرسش اساسی این است: آیا مقاومت صرف، راه عبور از اقتصاد تحریم محور جهانی است؟ این ابزارها در قالب «اقتصاد جنگی و فشار اقتصادی» به کار می‌روند تا اهداف سیاسی-امنیتی و ژئوپلیتیکی را پیش ببرند.

از این منظر، تحریم دیگر یک تصمیم اخلاقی یا واکنش نیست، بلکه بخشی از معماری قدرت در قرن جدید است. پس از جنگ سرد، غرب به ویژه ایالات متحده در یافتن رهنه‌مداخله نظامی مستقیم بسیار بالاسد. در عوض می‌توان با فشار اقتصادی و گاهی در کنار آن نظامی، همان اهداف سیاسی را دنبال کرد. بنابراین از دهه ۱۹۹۰ تا امروز، تحریم‌ها از یک ابزار محدودکننده به «بان مشترک سیاست خارجی غرب» تبدیل شده‌اند. وقتی امریکا در سال ۱۹۹۶ قانون تحریم‌های ثانویه علیه ایران و لیبی را تصویب کرد، بسیاری آن را اقدامی بی‌جانبه دانستند. اما ۲۵ سال بعد، همین منطق به ستون فقرات نظم مالی جهانی بدل شد. تحریم‌ها نه فقط تصمیمات او را کاخ سفید تا مسکو و پکن بازتاب می‌یابد، اما منطق مشترک‌کی ندارد جز نیاز به تسلط و تحسین. او در هر بحران به دنبال فرصتی است تا ثابت کند اشتباه نمی‌کند، حتی اگر جهان تازه بنیان‌اش را بدهد. در سیاست خارجی او، «احساس» جایگزین «تحلیل» شده و تصویر شخصی بر واقعیت جمعی غلبه یافته است. اکنون در سال ۲۰۲۵، جهان با نوعی سیاست‌ورزی مواجه است که بیشتر به روان‌درمانی جمعی شباهت دارد تا دیپلماسی: سیاستی که در آن ذهنیتی مشوش بین نظم و آشوب، تحسین و تحقیر در نوسان است. به عبارتی، جهان، دیگر با دولت امریکا طرف نیست، با روحی سرگردان طرف است که ناشی ترامپ است و این شاید هولناک‌ترین شکل قدرت در قرن بیست‌ویکم باشد.

هدف بگیرد: شبکه بانکی، بیمه، حمل و نقل دریایی، فناوری و حتی آموزش عالی. در واقع، تحریم نوعی «قدرت نامرئی» است که زیر پوست نظام بین‌المللی حاکم می‌شود. از روسیه و ونزوئلا گرفته تا چین و حتی ترکیه، همه در برهه‌ای با فشار تحریم مواجه بوده‌اند و هستند. تحریم‌ها به غرب امکان می‌دهند بدون شلیک گلوله، ساختار اقتصادی کشورها را

هدف بگیرد: شبکه بانکی، بیمه، حمل و نقل دریایی، فناوری و حتی آموزش عالی. در واقع، تحریم نوعی «قدرت نامرئی» است که زیر پوست نظام بین‌المللی حاکم می‌شود. از روسیه و ونزوئلا گرفته تا چین و حتی ترکیه، همه در برهه‌ای با فشار تحریم مواجه بوده‌اند و هستند. تحریم‌ها به غرب امکان می‌دهند بدون شلیک گلوله، ساختار اقتصادی کشورها را هدف بگیرد: شبکه بانکی، بیمه، حمل و نقل دریایی، فناوری و حتی آموزش عالی. در واقع، تحریم نوعی «قدرت نامرئی» است که زیر پوست نظام بین‌المللی حاکم می‌شود. از روسیه و ونزوئلا گرفته تا چین و حتی ترکیه، همه در برهه‌ای با فشار تحریم مواجه بوده‌اند و هستند. تحریم‌ها به غرب امکان می‌دهند بدون شلیک گلوله، ساختار اقتصادی کشورها را هدف بگیرد: شبکه بانکی، بیمه، حمل و نقل دریایی، فناوری و حتی آموزش عالی. در واقع، تحریم نوعی «قدرت نامرئی» است که زیر پوست نظام بین‌المللی حاکم می‌شود. از روسیه و ونزوئلا گرفته تا چین و حتی ترکیه، همه در برهه‌ای با فشار تحریم مواجه بوده‌اند و هستند. تحریم‌ها به غرب امکان می‌دهند بدون شلیک گلوله، ساختار اقتصادی کشورها را

اغلب همان مقرراتی هستند که قدرت‌های بزرگ خود وضع کرده‌اند. نتیجه آن شکل‌گیری نوعی «اقتصاد جهانی دو گشتاور» است. یک بخش شفاف و دلاری تحت سلطه غرب و بخشی دیگر عرصه گذار انرژی، نفت دیگر تنها دارایی نیست. ذخایر گازی، ظرفیت انرژی خورشیدی و جغرافیای انرژی کشور می‌تواند به‌ایز ارز مذکوره و همکاری بدل شود. ایران می‌تواند با پیوستن تدریجی به بازارهای منطقه‌ای گاز و برق و مشارکت در طرح‌های انرژی پاک، از انزوای انرژی‌محور خارج شود. دیگر، انرژی نباید فقط منبع در آمد باشد، بلکه باید به اهرم سیاست خارجی بدل شود. «بومی سازی زنجیره ارزش و تابو انرژی، صنعتی» ستون دیگر است. ایران باید از صادرات مواد خام به سمت تولید محصولات کارگرد کند و اقتصاد وابسته به واردات یا خام‌فروشی نباشد. حمایت دهنده از صنایع دانش‌بنیان، شرکتهای فناوری و زنجیره‌های تولید، بومی می‌تواند نه تنها اشتغال ایجاد کند، بلکه مسیرهای جدیدی برای حضور منطقه‌ای باز کند.

برای ایران، تحریم دیگر حادثه نیست، بلکه ساختار است. از نخستین تحریم‌های امریکا در سال ۱۹۷۹ تا بازگشت تحریم‌های ثانویه در ۲۰۱۸ و اکنون پیوسته و ممتد» قرار داشته است. در این مدت، اما ساختار تولید، نظام بانکی، تجارت خارجی و حتی فرهنگ اقتصادی کشور با منطق تحریم سازگار شده است. این سازگاری، در کوتاه‌مدت نوعی تابوآوری ایجاد کرده اما در بلندمدت ممکن است رشد منابع پایدار شود. تحریم‌ها به‌ویژه در سه حوزه تأثیر عمیق داشته‌اند: اول، نظام مالی و بانکی جاری در کشورش خواهد داد، ضمن اینکه تهدیدی برای انتقال سیاسی، قدرت و آزادی او از زندان در میان محاکم فساد جاری خواهد بود. تلاش‌هایی از این دست، همراه با اقدامات موازی برای پایان دادن به آتش‌بس غزه نباید به موفقیت منتهی شوند. اگر چه طرح ۲۰ ماده‌ای ترامپ برای پرداختن به پیچیدگی‌های درگیر اسرائیل و فلسطین پختگی لازم را ندارد اما نباید تحت هیچ شرایطی اجازه داده شود برگیری‌ها از سر گرفته شود. شناسایی خرابکار واقعی یعنی نتانیاهو و دولت وی و عمل بر این اساس می‌تواند به جلوگیری از رخ دادن بدترین نتیجه ممکن یعنی بازگشت به نسل‌کشی فلسطینی‌ها در غزه تحت حمایت ایالات متحده کمک کند.

■ **نشانیال اینترنست**

۲۳ اکتبر ۲۰۲۵

«نویسنده و تحلیلگر سیاست خارجی که مقالات او در منابع مختلفی از جمله بنیاد کارنگی و شورای اتلانتیک منتشر شده است.

۱۴ رویکرد

سیاست خارجی دانش محور برای عبور از دالان تحریم

تحریم برای ایران دیگر یک حادثه نیست!

بر «مقاومت» در برابر تحریم‌ها بوده است، اما مقاومت، اگر به راهبرد تبدیل نشود، خود به بی‌نست می‌انجامد. مقاومت به معنای «ایستادن» است، نه «پیش‌رفتن»، درحالی‌که اقتصاد جهانی به سرعت در حال گذار به دوران دیجیتال، انرژی پاک و اقتصاد دانش‌محور است. ایران همچنان مشغول دفاع از خود در برابر تحریم‌هاست. این وضعیت را می‌توان «اقتصاد واکنشی» نامید. کشورهایی مانند روسیه پس از تحریم‌های ۲۰۲۲ همین مسیر را با افزونه دیگری دنبال کردند. مسکو با اصلاحات سریع بانکی، بومی‌سازی زنجیره تأمین و ایجاد شبکه پرداخت مستقل توانست بخشی از شوک اولیه را مهار کند. یا چین که دهه ۱۹۸۰ با وجود تحریم‌های فناوری غرب، با تمرکز بر تولید داخلی و صادرات منطقه‌ای، مسیر رشد خود را پیدا کرد. نکته کلیدی این است که تحریم، الزاما پایان بازی نیست، بلکه فرصتی است برای بازتعریف ساختار اقتصادی و سیاست خارجی. ایران اگر بخواهد از خرجه بی‌پایان تحریم و خشنی سازی خارج شود، انقلاب بوده است.

در جهانی که اقتصاد، زبان قدرت است، ایران نیازمند یک سیاست خارجی اقتصادمحور است؛ راهبردی که به جای واکنش به تحریم، ساختار آن را بازتعریف کند. این سیاست می‌تواند با تدوین ستون‌های جدیدی مطلوبیت یابد. به دنبال «چندجانبه‌گرایی هوشمند» باشد، زیرا اتکای صرف به شرق یا غرب، هر دو بی‌بست‌اند. ایران باید در شبکه‌های متوازن از روابط با اقتصادهای نوظهور مانند هند، اندونزی، برزیل و کشورهای آسیای مرکزی حضور فعال داشته باشد. نه به عنوان «متحد سیاسی»، بلکه به عنوان «شریک اقتصادی». چندجانبه‌گرایی هوشمند یعنی حفظ استقلال راهبردی در عین گسترش همکاری‌های

دیپلماسی فناوریانه و دانشی» رادر پیش‌گیره؛ در دوران تحریم، علم فناوری یکی از مسیرهای کمتر آسیب‌دیده تعامل بین‌المللی است. دانشگاه‌ها، شرکتهای استارت‌آپی و پارک‌های علم و فناوری می‌توانند دروازه‌های تازه‌ای برای همکاری باشند. دیپلماسی علمی می‌تواند تحریم را دور بزند، چون علم، برخلاف نفت، مرز سیاسی ندارد. ایران می‌تواند



با گسترش همکاری‌های آموزشی، پروژه‌های مشترک تحقیقاتی و صادرات دانش فنی، بخشی از انزوای اقتصادی خود را جبران کند. محور «دیپلماسی انرژی و کربن» را بازتعریف کند؛ در عصر گذار انرژی، نفت دیگر تنها دارایی نیست. ذخایر گازی، ظرفیت انرژی خورشیدی و جغرافیای انرژی کشور می‌تواند به‌ایز ارز مذکوره و همکاری بدل شود. ایران می‌تواند با پیوستن تدریجی به بازارهای منطقه‌ای گاز و برق و مشارکت در طرح‌های انرژی پاک، از انزوای انرژی‌محور خارج شود. دیگر، انرژی نباید فقط منبع در آمد باشد، بلکه باید به اهرم سیاست خارجی بدل شود. «بومی سازی زنجیره ارزش و تابو انرژی، صنعتی» ستون دیگر است. ایران باید از صادرات مواد خام به سمت تولید محصولات کارگرد کند و اقتصاد وابسته به واردات یا خام‌فروشی نباشد. حمایت دهنده از صنایع دانش‌بنیان، شرکتهای فناوری و زنجیره‌های تولید، بومی می‌تواند نه تنها اشتغال ایجاد کند، بلکه مسیرهای جدیدی برای حضور منطقه‌ای باز کند.

برای ایران، تحریم دیگر حادثه نیست، بلکه ساختار است. به این معنا که ساختار تولید، نظام بانکی، تجارت خارجی و حتی فرهنگ اقتصادی کشور با منطق تحریم سازگار شده است. این سازگاری، در کوتاه‌مدت نوعی تابوآوری ایجاد کرده اما در بلندمدت ممکن است رشد منابع پایدار شود. تحریم‌ها به‌ویژه در سه حوزه تأثیر عمیق داشته‌اند: اول، نظام مالی و بانکی جاری در کشورش خواهد داد، ضمن اینکه تهدیدی برای انتقال سیاسی، قدرت و آزادی او از زندان در میان محاکم فساد جاری خواهد بود. تلاش‌هایی از این دست، همراه با اقدامات موازی برای پایان دادن به آتش‌بس غزه نباید به موفقیت منتهی شوند. اگر چه طرح ۲۰ ماده‌ای ترامپ برای پرداختن به پیچیدگی‌های درگیر اسرائیل و فلسطین پختگی لازم را ندارد اما نباید تحت هیچ شرایطی اجازه داده شود برگیری‌ها از سر گرفته شود. شناسایی خرابکار واقعی یعنی نتانیاهو و دولت وی و عمل بر این اساس می‌تواند به جلوگیری از رخ دادن بدترین نتیجه ممکن یعنی بازگشت به نسل‌کشی فلسطینی‌ها در غزه تحت حمایت ایالات متحده کمک کند.

■ **نشانیال اینترنست**

۲۳ اکتبر ۲۰۲۵

«نویسنده و تحلیلگر سیاست خارجی که مقالات او در منابع مختلفی از جمله بنیاد کارنگی و شورای اتلانتیک منتشر شده است.